**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14021111**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یکی از بحث‌هایی که در مفاد کلمات باید مد نظر باشد این هست که کلماتی مثل مسلم، مومن و امثال اینها مفادشان مرد مسلمان یا مرد با ایمان نیست، مراد ذاتی هست که اسلام برایش ثابت شده ولی همین واژه‌ها وقتی در کنارشان مسلمه قرار می‌گیرند معنایشان خاص می‌شود، این دو تا قضیه در اینجا بود، یکی اینکه مراد از مسلم اختصاص ندارد به مرد مسلمان، توضیح ذلک اینکه ببینید بعضی از واژه‌ها هست اختصاص به مرد دارد مثل رجل، ولی به تناسبات حکم و موضوع گاهی اوقات از باب مثال فهمیده می‌شد، رجل شک بین ثلاث و الاربع ترجمه‌اش این هست مردی که شک بین ۳ و ۴ کرده، ولی به تناسبات حکم و موضوع از باب مثال فهمیده می‌شود که عرض کردیم ممکن است از باب مجاز در حذف آن را توجیه کنیم یا به مطلب درست‌تر اینکه مراد استعمالی مرد هست ولی مراد تفهیمی اعم از مراد استعمالی هست. ولی کلمه‌هایی مثل مسلم، مومن، بالغ، مکلف، اوصاف، این وصف‌ها مربوط به خصوص مرد نیست، جایی که کنارش زن قرار می‌گیرد اختصاص پیدا می‌کند. البته به نظر می‌رسد بعضی وقت‌ها این وصف‌ها از جنبۀ وصفی خودش خارج شدند یک جنبۀ اسمی پیدا کردند، مثل کلمۀ عبد، عبد به نظرم به معنای در مقابل امه است اصلا، عبد امه را شامل نمی‌شود، البته عبد دو معنا دارد، یکی به معنای برده در مقابل کنیز هست، که جمعش می‌شود عبید، یکی عبد به معنای بندۀ خدا و امثال اینها که جمعش عباد می‌شود، آن که مورد بحث ما در اینجا هست عبدی که هست که در مقابل امه هست، به نظرم عبدی که در مقابل امه هست دیگر جنبۀ وصفی ندارد، جنبۀ اسمی پیدا کرده و مراد در مقابل امه است، اگر بخواهد اطلاق برای اعم از امه بشود از باب القای خصوصیت و حمل بر مثالیت باید باشد، یا کلمۀ اخ، اخ و اخت، اب، اگر اصلش هم اب وصف باشد الآن به معنای پدر است، اخ به معنای برادر هست، و بعضی از واژه‌های دیگر را هم آدم شک دارد که به این شکل هست یا به این شکل نیست مثل ام، خال، اینها شاید خال به معنای ممکن است در اصل اینها جنبۀ وصفی داشته باشند ولی الآن جنبۀ اسمی دارند و در خصوص مذکر به کار می‌روند. عرض کردم یک سری مثال‌های خاص اینجوری هست که این مثال‌ها را باید بهش توجه کرد.

**شاگرد:** اینکه مسلم مراد استعمالی‌اش اعم است این

**استاد:** یعنی آن چیزی که ما در اینجا می‌فهمیم مفهوم اعم هست، روی همین جهت حاج آقا می‌فرمودند که در بحث طلب العلم فریضة علی کل مسلم که منابع قدیمی و معتبر و نسخ معتبر منابع به همین شکل هست «و مسلمة» ندارد، اینجا حاج آقا می‌فرمودند که نیاز ندارد ما القای خصوصیت بکنیم از مسلم، مسلم به معنای مرد مسلمان نیست، عبارتی که مرحوم شیخ انصاری می‌گوید اعلم ان المکلف اذا وضع علیه قلم التکلیف، مرحوم آخوند تعبیر می‌کند ما ترجمه که می‌خواهیم بکنیم مکلف را به معنای مرد بالغ ترجمه نمی‌کنیم، مکلف یعنی کسی که تکلیف

**شاگرد:** ادبا می‌گویند از باب تقلیب و اینها

**استاد:** نه از باب تقلیب نیست، حالا من همین را می‌خواهم یک توضیحی بدهم بحث تقلیب. نه از باب تقلیب نیست، یک چیزی بحث تقلیب مطرح هست آن در جمعش است، در شمس گاهی اوقات ما می‌گوییم شمسِیْن، شمسان به شمس و قمر تعبیر می‌کنند. به اعتبار اینکه کلمۀ شمس گاهی اوقات به معنای مطلق ستارۀ نورانی که در آسمان هست و اعم از شمس و قمر به کار می‌رود و بعد جمع بسته می‌شود به نام شمسان، یعنی مجازا شمس به معنای اعم به کار می‌رود و بعد جمع بسته می‌شود. آن چیزی که در مورد مسلم فهمیده می‌شود نه از باب تقلیب هست و نه از باب، تقلیب یک نوع تجوز درش وجود دارد. تقلیب به کار بردن واژه در معنای مجازی خودش است، ما مسلم را حقیقتا درش هیچگونه ادعا و امثال اینها نمی‌بینیم، به خلاف شمسان درش تجوز ما می‌بینیم، اطلاق شمسان بر شمس و قمر درش تجوز احساس می‌شود، این فرق دارد بحث تقلیب و بحث مثالیت، تقلیب مربوط به مدلول استعمالی هست مجازا، بحث مثالیت مربوط به حالا یا مجاز در حذف یا به تعبیر دقیق‌تر مربوط به مراد تفهیمی هست، مرحلۀ مراد تفهیمی و در مرحلۀ مراد استعمالی در همان معنای مذکر به کار می‌رود، اینها را باید از همدیگر تفکیک کرد. اما آن وقتی در مقابل مسلم کلمۀ مسلمه قرار می‌گیرد و در آن جمله گاهی اوقات عبارت این شکلی می‌شود می‌گوییم یجب الجهاد علی المسلم دون المسلمة، خب مشخص هست که این مسلمه مراد از مسلم را متعین می‌کند در مرد مسلمان به قرینۀ دون المسلمة که قرینه است برای اینکه مسلم معنایش مرد مسلمان است، یا مثلا می‌گوییم که یجب الصلاة علی کل انسان، سواء کان مسلما او مسلمة، با «أو» عطف می‌کنیم، آن هم «أو» صریح در تغایر هست، بنابراین آن هم روشن هست که مراد از مسلم خصوص مرد مسلمان است. به نظر می‌رسد در جایی که «و» عطف هم باشد، ظهور «و» در جایی که امکان تغایر وجود داشته باشد در تغایر است، یعنی فرض کنید ان المسلمین و المسلمات، کلمۀ مسلمات که ذکر می‌شود مسلمین را اختصاص به نوع خاص خودش پیدا می‌کند. حالا روشن‌تر مسلم یا مسلمات، ان المسلم و المسلمة مثلا اگر گفتیم مراد از مسلم مرد مسلمان هست. یک توضیحی اینجا من عرض بکنم ببینید اصلا واژه‌های اوصاف، اسماء اوصاف، الفاظ اوصاف اینها ولو موضوع له‌اش اعم از مذکر و مونث هست، ولی خیلی وقت‌ها منصرف به مذکر می‌تواند باشد، انصراف به مذکر می‌تواند داشته باشد و ما این در مقابل مسلم که یک مسلمة را می‌گذاریم برای اینکه حکم را می‌خواهیم تعمیمش را به نصوصیت و به ظهور قوی افاده کنیم به طوری که شخص تصور نکند که این معنای انصرافی اراده شده، چون مسلم ممکن است احیانا معنای انصرافی ازش اراده شده باشد مراد مرد مسلمان باشد، خلاف ظاهر بدوی است، ولی ما می‌خواهیم این معنای خلاف ظاهر را اصلا احتمالش را هم از بین ببریم، احتمال ولو بعیدش را از بین ببریم می‌گوییم ان المسلم و المسلمة، حکم را می‌خواهیم تعمیم بدهیم. این البته می‌آییم مسلم را در خصوص مرد مسلمان به کار می‌بریم و مسلمة را ضمیمه می‌کنیم تا با تصریح به مسلمة حکم همۀ صور را به صراحت مطلب را استفاده کرده باشیم.

**شاگرد:** اگر یک ظنی بیاید می‌توانیم بگوییم هذه مسلمٌ؟

**استاد:** حالا این را باید توضیح بدهم. این بحث ادبی آن یک بحث دیگری است، یکی از نکاتی که می‌خواستم اتفاقا توضیح بدهم همین جهت هست. آن این است که ما یک سری بحث‌های ادبی داریم، بعضی نکات، نکات ادبی هست که حالا من این را بعدا توضیح می‌دهم. یکی از تذکراتی که در این بحث می‌خواستم بدهم همین بود، حالا اجازه بدهید اصل بحث را بگذارید به یک انجام برسانم بعد این جزء تنبیهات مطلب این مطلب را هم می‌آورم. به نظر می‌رسد که ما در جایی که مسلمة ما ذکر می‌کنیم و حکم به مسلمة نسبت می‌دهیم نقیض حکم مسلم، می‌گوییم ان الجهاد یجب علی کل مسلم دون مسلمة، الجهاد واجب علی مسلم دون المسلمة، این دون المسلمة قرینه است برای اینکه مراد از مسلم مرد مسلمان هست، یعنی آن معنای انصرافی نیازمند به یک قرینه، یعنی ما می‌توانیم مجازا کلمۀ مسلم را در مرد مسلمان به کار ببریم ولی نیازمند به یک قرینه‌ای هست آن دون المسلمة خودش می‌تواند قرینه باشد برای اینکه این مسلم را اختصاص به یک قسم خاصی بدهد. جایی که و مسلمة هم به کار می‌رود این هم قرینه است برای اینکه مسلم در مرد مسلمان به کار رفته، ولی نسبت به مراد یعنی آن هدف نهایی تغییری ایجاد نمی‌کند، یعنی از اول می‌گفتیم یجب الجهاد علی کل مسلم معنایش این است که چه مرد باشد چه زن باشد ولی برای اینکه نکند یک باره از کلمۀ مسلم خصوص مرد استفاده بشود ما و مسلمة را هم ضمیمه می‌کنیم می‌گوییم طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة، برای اینکه توهم نشود که این حکم اختصاص به مرد دارد. در واقع مراد جدی طلب العلم فریضة علی کل مسلم با طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة فرق نمی‌کند، ولی یک بار آن که حکم تعمیم دارد هم در مورد مرد مسلمان و زن مسلمان هست این را با یک واژه بیان می‌کنیم، یعنی با دو واژه بیان می‌کنیم، جایی که با دو واژه بیان می‌کنیم این ظاهرش این هست که مراد از مسلمش خصوص مرد مسلمان است. اینجا یک نکته‌ای را هم عرض بکنم، در زبان عربی برای خصوص مرد صیغۀ خاصی وجود ندارد، مسلمة یعنی زن مسلمان، مرد مسلمان ما صیغه‌ای برای مرد مسلمان نداریم، چرا برای زن مسلمان صیغه وضع شده ولی برای مرد وضع نشده، به دلیل اینکه نوعا در اینجور استعمالات در مورد مرد مسلّم بوده یعنی علتی که برای زن اصلا صیغه وضع کردند به خاطر اینکه احیانا در مورد مرد انصراف داشته مجبور بودند برای زن یک صیغۀ جداگانه وضع کنند که آن انصراف ایجاد نشود. یک شاهدی که وضع صیغۀ مونث برای دفع انصراف است این هست که جایی که آن صیغۀ مؤنث آن وصف مونث اختصاصی زن باشد مثل حائض، آنجا دیگر تاء تأنیث ذکر نمی‌کنند. البته یک توضیح بیشتر در مورد این عرض بکنم، تاء تأنیث در دو جا به کار برده نمی‌شود، یک جا وصفی که اختصاص دارد به مؤنث مثل حائض، مرد که حیض نمی‌بیند بنابراین حائضه نمی‌گویند حائض تعبیر می‌کنند. قابل، به معنای آن که ما در فارسی قابله تعبیر می‌کنیم ماما تعبیر می‌کنیم عرب‌ها قابل می‌گویند نه قابله، این یک. یکی در جایی که وصف وصف ثابت باشد، که البته به نظر می‌رسد وصف ثابت یعنی دیگر وصف از حالت وصفی در آمده به صورت اسمی در آمده، کلمۀ مُرْضِع اگر به معنای دایه باشد یعنی نه اینکه کسی که الآن دارد به بچه شیر می‌دهد، کسی که من شانه ان یرضعه، می‌گویند این خانم دایۀ من است، این خانم دایۀ من است یعنی کسی است که من را یک زمانی شیر داده نه اینکه همین الآن دارد من را شیر می‌دهد، این دو تا با همدیگر فرق دارد، یکی به معنای کسی که بالفعل وصف ارضاع دارد، یکی اینکه کسی که شأنا وصف ارضاع را داشته که دیگر آن جایی که معنای شأنی پیدا می‌کند از حالت وصفی خارج می‌شود، مثل نجار، بقال امثال اینها، اینها دیگر از آن جنبۀ وصفی دیگر خارج شدند، یک جنبۀ اسمی پیدا کردند، در اینجور واژه‌ها دیگر تاء تأنیث نمی‌آید، در کتاب‌های لغت نوشته شده هذه مرضعنا و هذه مرضعتنا الیوم، یعنی اگر اینجا بخواهیم ارضاع بالفعل را افهام کنیم مرضعة تعبیر می‌کنیم، ولی اگر مراد دایه باشد یعنی کسی که من شأنه ان یرضع باشد آن ترجمه‌اش دایه است، نه کسی که دارد شیر می‌دهد، فرق است بین کسی که دارد شیر می‌دهد با کسی که شیر دهنده، کسی که شیر می‌دهد، شیر می‌دهد یعنی الآن دارد شیر می‌دهد. یکی در آیۀ شریفۀ «يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا أَرْضَعَتْ» تعبیر آیۀ «مُرْضِعَةٍ» نه مرضع، یعنی کسی که در همان حالتی که دارد شیر می‌دهد اینقدر وحشت بهش متوجه می‌شود «تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ» دیگر خدا همۀ ما را از وحشت قیامت نجات بدهد تعبیر خاص «يَوْمَ تَرَوْنَها تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمّا أَرْضَعَتْ». یک تعبیری هست کلمۀ خادم، خادم اگر به معنای کلفت باشد خادم است، در مورد مونث هم خادم به کار می‌رود. در لغت دارد هذه خادمنا و هذه خادمتنا الیوم، این تعبیر تعبیر کتب لغت هست، و در ذیل حدیث شریفی که حضرت صدیقۀ طاهره طبق این نقل می‌گویند حضرت امیر به حضرت صدیقۀ طاهره فرمودند که دیدند خیلی در عذاب هستند در کار خانه و اینها، گفتند از پدرتان بخواه که یک کلفتی در اختیار شما بگذارد که در کارهای خانه به شما کمک کند که حضرت زهرا خدمت پدرشان این مطلب را عرضه می‌دارند حضرت ختمی مرتبت تسبیح حضرت زهرا را یاد می‌دهند. در آنجا عبارت ارشاد اینجور بود اسئلی اباک خادما، اختلاف نسخه بود در مورد خادم و خادمة، اسئلی اباک خدما، و اسئلی اباک خادمة، من این قسمت را که تصحیح می‌کردم نوشته بودم نسخۀ صحیح خادم هست، چون اینجا ظاهرا می‌خواهد بگوید که یک کلفتی را از پدرت بخواه. مراد کلفت هست نه کسی که بالفعل دارد خدمت می‌کند. خادم یعنی کسی که من شأنه ان یخدم. متأسفانه این بنده خدای ما ارشاد شیخ مفید را آل البیت که چاپ می‌کرد به من دادند که اسنادش را نظارت نهایی بکنم، من نگاه کردم دیدم که متن هم نیاز به یک نظارت دارد از اخوی حاج آقا محمد خواستم که متن را هم ایشان یک کنترلی بکنند. این تکه را حالا ظاهرا من بحث خادم و خادمة را آنجا بود ولو در متن بود این حاشیه زده بودم که اینجا باید خادم درست باشد نه خادمة، فکر می‌کنم ؟؟؟ خادمة متنش است.

**شاگرد:** نه پاورقی است، در متن دارد «وَ رَوَى إِسْمَاعِيلُ بْنُ زِيَادٍ قَالَ حَدَّثَتْنِي أُمُّ مُوسَى خَادِمَةُ عَلِي‏»

**استاد:** «خَادِمَةُ عَلِي‏» این نسخه برای همین، این «خَادِمَةُ عَلِي‏» که اینجا هست من نسخه‌ای را که متن قرار داده بودم خادم علی بود، در بعضی نسخ خادم علی هست، من گفته بودم آنجا باید خادم علی باشد چون مراد این هست کلفت علی، نه اینکه کسی که همین الآن دارد به علی خدمت می‌کند. و بعد عبارتی را که در حاشیه آورده بودم برای اثبات اینکه خادم درست است، خادمة درست نیست. آن بزرگواری که بعد از ما دیگر یک کار تخریب کرده بود آن مطلب ما را، در حاشیه اگر ببینید می‌گوید که خادمة را متن قرار داده، خادم را هم می‌گوید نسخه بدل خادم هست و هذه ایضا صحیح.

**شاگرد:** «و هو صواب أيضا.»

**استاد:** «و هو صواب أيضا.» استدلالی که می‌کند استدلالی هست که فقط خادم درست است، اسئلی اباک خادما، آن روایت اسئلی اباک خادما را آورده و اینکه در لغت می‌گوید هذه خادمنا و هذه خادمتنا الیوم، که استدلالم این بود که ظاهرا اینجا مراد این نیست که یک کسی را که این شخصی هست که همین الآن دارد خدمت می‌کند، یعنی کسی که شأنیت خدمت را دارد، و این است که این معنا مناسب هست کلمۀ خادم اینجا ذکر بشود نه خادمة مثلا.

آن نکته‌ای که می‌خواهم رویش تأکید کنم آن این است که اینکه در لغت عرب برای مونث یک صیغۀ خاصی وضع کردند ولی برای مذکر صیغۀ خاصی وضع نکردند ظاهرا نکته‌اش این هست که می‌خواستند آن انصرافی که احیانا واژه‌ها به مذکر ممکن بود ولو انصراف بدوی، حالا انصراف مستقر هم ممکن است نباشد، برای اینکه توهم انصراف نرود برای دفع توهم انصراف صیغۀ مونث را وضع کردند. اینجا یک نکته‌ای من خیلی وقت‌ها در ذهنم هست، ما در عربی تاء تأنیث داریم، آیا این تاء تأنیث که در موقع وقف به صورت ها تعبیر می‌شود، خادمه، با کسرۀ ماقبل آخری که در فارسی هست می‌گوییم مثلا مردِ، یا آن هایی که در بعضی کلمات فارسی هست مثلا رود، روده، خام خامه، دهن دهنه، یکی از پسوندها ها آخر است، ها آخر جزء پسوندها هست. آیا این ها آخری که در فارسی پسوند شباهت و نسبت هست با تاء عربی از جهت اصل معنا و اینها اینها ارتباط معنوی دارند یا ندارند؟ یک نکته‌ای هست می‌خواستم خیلی وقت‌ها در ذهنم این بود که این می‌تواند مورد دقت باشد که آیا این تاء تأنیث اصلش پسوند نسبت نبوده یک چیزی شبیه رود روده، مثلا کمر کمره، دهن دهنه، پا پایه، و امثال اینها در عربی زیاد، در فارسی ها پسوند نسبت و شباهت داریم، آیا این ها پسوند نسبت و شباهت با تاء تأنیث در عربی یک نوع شباهت معنوی دارد ندارد، اینها چی چی است، اینها به نظرم، البته بین فارسی و عربی تفاوت جوهری هست، چون فارسی از زبان‌های هند و اروپایی است، اینها بیشتر جنبۀ پسوندی دارد، پسوند، پیشوند و میانوند. عربی زبان اشتقاقی است، ولی در خصوص تاء تأنیث جنبۀ پسوندی دارد، یعنی ولو به طور کلی زبان عربی زبان اشتقاقی است ولی این شبیه پسوند است، من احتمال می‌دهم که این تاء تأنیث این هیئت خاصی که تاء تأنیث باشد برگرفته از زبان‌های مثلا شبیه هند و اروپایی باشد، یعنی از آنها سرایت کرده باشد و به زبان عربی به یک شکل خاصی وارد شده باشد. به نظرم این از موضوعاتی هست که نیازمند مطالعه هست که آیا بین ها به عنوان پسوندش نسبت به شباهت در زبان‌های هند و اروپایی مثل فارسی و تاء تأنیث عربی اینها ارتباط معنوی وجود دارد، وضعشان به همدیگر ارتباط دارند، ارتباط ندارند، چه شکلی هست. گاهی اوقات این زبان‌ها به هر حال یک ارتباطاتی بینشان وجود دارد، ارتباطات در واژگان‌ها در زبان‌ها خیلی شایع است، مثلا عربی خیلی از واژه‌هایش به واژه‌های عبری نزدیک هم هستند. مثلا موسی اصلش موشِ بوده، مو در زبان عبری به معنای ما است، شِ یعنی گرفته شده، موشِ یعنی از آب گرفته شده که در زبان عربی به موسی تبدیل شده، بین واژه‌های عربی و عبری شباهت‌های خیلی زیاد هست، ولی با تفاوت‌هایی که معمولا در زبان‌های عبری «ش» خیلی زیاد است و در عربی «ش»هایش به «س» تبدیل می‌شود. بئر و شبع که این اصلش عبری است یک سری واژه‌هایی هست که، یعنی ارتباطات زبانی بین واژۀ عربی، واژۀ عبری زیاد است در مفردات. ولی در آن ساختارهای کلام یعنی نحوۀ مثلا اشتقاقات امثال اینها خیلی وقت‌ها اینها مستقل هستند، ولی احیانا ممکن است بعضی از اشتقاقات خاص و نحوۀ ترکیب‌ها در دو زبان مشترک باقی مانده باشد. من نمی‌دانم من خیلی با عبری آشنایی ندارم و خبر ندارم که آیا ترکیب‌هایی که حالا در مفردات یا در جمله‌بندی‌ها وجود دارد بین عربی و عبری آیا تفاوت‌های جدی، یعنی شباهت‌هایی بین اینها وجود دارد که یک ترکیب خاصی که یک معنا و مفهومی را افاده می‌کند در زبان عربی هم منتقل شده باشد. احتمال می‌دهم بین تاء تأنیث و ها نسبت و شباهتی که در فارسی وجود دارد در یک جایی از جاها اینها به همدیگر نزدیک شده باشند، یعنی این ریشۀ خیلی قدیمی‌تر داشته باشد، ممکن است یک زبان مشترکی هر دوی اینها گرفته شده باشند البته ها عربی در هنگام وقف به هایش باقی مانده ولی در هنگامی که وصف بشود تبدیل به ة شده ولی در فارسی آن ها چه وصل باشد چه وقف باشد همه به صورت ه باقی مانده و به صورت ة تبدیل نشده. اینها چیزهایی هست که حالا به تناسب هم عرض بکنم بعضی از واژه‌ها هست از یک زبان به زبان دیگر رفته ولی در زبان اصلی مهجور شده، کلمه مائی، ماهی اصلش عربی است، ماء عربی اصلش ماه بوده به خاطر همین ماء تصغیرش مُوَیْه است، جمعش میاه است، همزۀ آخر ماء اصلش ه بوده، ولی در عربی ماهی نمی‌گویند مائی می‌گویند، یعنی این ماءی که در اصل ماه بوده در فارسی به صورت ماهی منتقل شده ولی در خود عربی مائی اطلاق می‌شود، ماهی اطلاق نمی‌شود، این نکاتی هست، بعضی از نقل و انتقالاتی که ایجاد می‌شود خود واژۀ مهجور یک زبان ما آثارش را در زبان دیگری می‌بینیم. حالا وقت گذشته من یک سری نکات ریزه کاری در این بحث هست به عنوان تنبیهات این بحث شنبه عرض می‌کنم، این بحث بحث خاصی ندارد ما می‌رویم به بحث تضمین، یکی از بحث‌هایی که مهم هست در ادبیات عرب بحث تضمین هست و تحلیل حقیقت تضمین، و این هست که ان شاء الله از شنبه ما این بحث را دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد